

روایت سرگردانی ۹ روزه دو برادر در پلاسکو

سولماز خوان

گیلان امروز- تاریخ، ۳۰ دی همان پنجشنبه‌ای که تقدیر پلاسکو را عوض کرد و آوارش خانواده‌هایی را چشم به راه گذاشت، هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد. پلاسکو سوخت و داغ آن بر دل خانواده‌هایی ماند که سهمشان از این کهنه نامدار، تکه پیکری باشد که دست یافتن به آن بعد از ۴۸ ساعت به آرزویشان بدل شده بود.

آتش پلاسکو به روزهای پایانی خود نزدیک می‌شد اما قهرمانانش را بین خاکش پنهان کرده بود؛ بودند خانواده‌هایی که با یک قوطی خالی آمدند تا مشتی خاک بردارند تا شاید این یادگار، به‌رهمی باشد بر دل ناآرامشان؛ در این میان چه سخت بود دیدن برادری که از ساعات اولیه ریزش به دنبال قل دیگرش آمده بود تا نجاشش دهد اما تا آخرین روز آواربرداری، او را پیدا نکرد

و این بی‌تابی‌اش را بیشتر می‌کرد. این نوشته «حسام» و «حامد» برادران دو قلوی آتش نشانی که ۳۰ دیماه یکی سر جلسه امتحان می‌رود و دیگری به عملیات پلاسکو را از زبان مادر و برادر بزرگترش روایت می‌کند؛ روایتی از ۹ روز سرگردانی خانواده هوایی در جستجوی یافتن پیکر شهید «حامد هوائی قوشچی» یکی از ۱۶ ز قهرمان پلاسکو.

دیدن حجله در کنار برنی بزرگ از عکس «حامد هوائی» در یکی از خیابان‌های اصلی مرا می‌کشد به کوچه‌های اطراف و یافتن ردی از آدرس منزلش، راه چندان طولانی نبود و با سرک کشیدن به دومین کوچه، دیوارهایی که با عکسهای برنی و پلاکاردهای تریک شهادت و تسلیت آذین شده بود راهنمای مسیرم می‌شود. مردانی همچنان در حال نصب بنرها بودند که با انگشت خانه را نشانم می‌دهند. خانه‌ای آپارتمانی که تا درش را یکی از همسایگان باز می‌کند شماره واحد را می‌پرسم و داخل ساختمان می‌شوم. پشت در خانه تعدادی کفش جفت شده بود، دستم به زنگ نمی‌رود نمی‌دانم در این اوضاع چه بگیریم و چه باید گفت و چه می‌توان شنید. بعد مکتی طولانی بالاخره زنگ زدم؛ در باز شد؛ برادر بزرگ شهید حامد آمد و رفت با مادرش صحبت کند تا اجازه ورودم را بگیرد. به منزل دعوت و به اتاقی راهنمایی می‌شوم. مادرش روی

زمین نشسته بود. زنگ به رخسار نداشت و در تمام مدت فقط به گوشه‌های خیره نگاه می‌کرد انگار تمام رمقش را کشیده بودند. روسری آبی زنگاری به سر و چادرش روی شانه‌هایش افتاده بود. پاهایش را برچیده و یک زانویش را با دو دست در آغوش گرفته بود، مهیوت مهیوت.

بی‌مقدمه می‌گوید: «می‌خوام صحبت کنم و همه چی رو می‌گم» مثل کسی بود که هنوز باور نداشت حامد دیگر نیست. آرام می‌نشینم کنارش. انتظار آن آرامش در صحبت‌کردنش را نداشتم. قدرتش در این همه تسلط بر خود برابم ستودنی بود، او حرف می‌زد و من مدام سعی می‌کردم بغضم را بخورم؛ شنیدن داغ فرزند از زبان مادر چقدر سخت است.

سراغ برادر دوقلوی حامد یعنی «حسام» را می‌گیرم که خانواده از حال روحی بدش می‌گویند و اینکه هنوز بعد ماجرای پلاسکو و مرگ حامد آرام نشده و صحبت نمی‌کند تا آرام گیرد. چشمان پف کرده و بی‌بال مادر از گریه‌های چند روزه حکایت می‌کند و شاید گذشت این روزها کمی آرامش کرده باشد که اینگونه می‌گوید: «وقتی آتیش سوزی پلاسکو رو شنیدم زنگ زدم به بچه‌هام، «حبیب» پسر بزرگم، روابط عمومی آتش نشانی و «حسام» و «حامد» هر دو آتش‌نشان هستند وقتی حبیب بهم گفت چیزی نشده و نگران نشو شک کردم، زنگ زدم به حامد که دوستش گفت زنگ نزیند توی عملیات هست و نمی‌تونه جواب بده. آخر شب بود که فهمیدم حسام هست(زنده) اما حامد رفته بوده توی پلاسکو. بعدش بچه‌ها سعی کردن منو آماده کنن که مامان باید خودتو برای همه چی آماده کنی.

حبیب رفته بود پلاسکو و به زور حسام رو آورده بود خونه چون خیلی عصبانی بود و شرایط روحی مناسبی نداشت؛ وقتی بی‌تابی حسام رو دیدم تعجب کردم که داره چی می‌گه، آخه حسام به شدت وابسته حامد بود. دلداریش دادم که مامان جان نگران نشو حامد زنده‌اس که گفت مامان نرفتی و اونجا رو ندیدی اگر اونجا رو ببینی می‌گی دیگه هیچی نمی‌مونه؛ اما من همش می‌گفتم نه حامد زندس. خدا بهم به قدرتی داد تا بتونم حسام رو آروم کنم. همش با خودم می‌گفتم حامد زندس، حامد زندس اما وقتی به حسام می‌گفتم حامد زنده‌اس عصبانی می‌شد.»

همانطور که خیره به یک نقطه حرف می‌زد هر از گاهی چشمانش دیگر اشک‌هایش را تحمل نمی‌کرد و بیصدا و بدون اینکه حرفش را قطع کند بی‌اختیار اشک‌هایش بر پهنه صورتش می‌نشست. خدایا خیلی سخت است شنیدن درد مادری داغ‌دیده. با خوردن جرع‌های چای بغضم را برای چندمین بار می‌خورم. در برابر قدرت این مادر باید سر تعظیم فرود آورد. دستانش لایق بوسه است، مادران جانباختگان، دیگر قهرمانان بی‌نام پلاسکو هستند که داغ عزیزانشان ذره ذره وجودشان را تا ابد خواهد سوزاند.

مادر شهید حامد هوائی در ادامه از سختی‌های روزگار برای بزرگ کردن ۴ پسرش (حبیب، هادی، حامد و حسام) می‌گوید و اینکه تنها ۲ هفته از اولین سالگرد درگذشت همسرش می‌گذرد: «پدر حامد بیماری سختی داشت و ۲ سال آخر عمرش به مراقبت بیشتری نیاز داشت؛ حامد به خاطر اینکه تنها فرزند مجردم بود احساس مسوولیت بیشتری داشت و پیش پدرش می‌خوابید؛ هر روز صبح برای حامد لقمه درست می‌کردم، عادت داشت من براش لقمه بگیرم.»

«حسام» قلِ دیگر حامد وارد می‌شود و می‌شنیند؛ سرش پایین است. عصبانیت هنوز در چهره‌اش موج می‌زد. رنگ به رخسار نداشت و صورتش زرد و لبانش همچون گچ سفید بود. یکبار نگاهش

کردم اما با شرایط روحی که داشت یادآوری و پرسیدن شرح واقعه سخت بود. گویا خیلی کلنجار رفته بود با خودش که داخل اتاق شود تا شاید حرفی بزند که تسکین دل نارآزش باشد. مادر نگاهش غم انگیز به قل تنها می‌اندازد و سرش را بر می‌گرداند با جملات بدمی باز می‌خواهد حسام را آرام کند: «حامد الان توی آرامشه. برای یه مادر و همه کسانی که عزیز شونو از دست دادن خیلی سخته. دیشب رفتم ایستگاه ۲۸، همونجایی که حامد مشغول بود. حامد به چیز دیگه بود اما حالا ما موندیم و خاطراتش. حامد می‌گفت ازدواج نمی‌کنه که تا آخر عمر پیش من می‌مونه اما خدا نخواست؛ نوکر خدا هم هستیم.»

مادر خیره به یک نقطه بعد هر جمله "شکر خدا" می‌گوید. همانند کسانی سخن می‌گوید که حرف بر دلش سنگینی کرده و می‌خواهد صحبت کند اما نمی‌تواند؛ هر چند دقیقه یکبار گوشه‌ای از روزهای سخت گذشته را یادآوری می‌کند:«روز چهارم بود که هنوز آتیش پلاسکو خاموش نشده بود و حامد رو پیدا نکرده بودن، با عروسهام و "هادی" پسرم رفتمیم پلاسکو و همونجا نماز خوندم و دعا کردیم.»

حسام از اتاق خارج می‌شود. «حبیب» پسر بزرگ خانواده هوائی از برنامه دیدار خانواده‌ها برای وداع آخر با مادرش صحبت می‌کند که به معراج شهدا دعوت شده‌اند تا به طور خصوصی با پیکر حامد خداحافظی کنند اما با آرامش مادرش را آماده می‌کند که نمی‌دانند سهم آنها از پیکر حامد چیست و اینکه در تابوتها باز نخواهد شد که مادر با همان ادب و آرامش می‌گوید: «یعنی چی تابوت‌ها رو باز نمی‌کنن؟ حبیب حال من بد نمیشه‌هااا. بلذایید ببینیم.

حبیب: نه مامان چون وضعیت پیکرها مناسب نیست به کسی اجازه نمی‌دن چون ممکنه فقط یک تکه از پیکر داخل تابوت باشه.

مادر: آخه من دوست ندارم پیام تابوت ببینم.

حبیب: مادر من کسی اجازه نداره. باشه. بستگی به شرایط داره تا ببینیم چی می‌شه.» مهمانان برای عرض تسلیت آمده‌اند که مادر نزد مهمانانش می‌رود.

حبیب ماجرای روز اول پلاسکو را تعریف می‌کند: «حسام و حامد هر دوتاشون روز ریزش



پلاسکو امتحان داشتن که حامد زنگ می‌زنه من نمی‌تونم پیام سر جلسه و می‌رم عملیات. بعد که آتیش سوزی رو تلویزیون زنده پخش می‌کرده پدر خانوم حسام زنگ می‌زنه بهش و حسام که در جریان آتیش سوزی قرار می‌گیره نمی‌دونست حامد رفته عملیات پلاسکو به خاطر همین زنگ می‌زنه به ایستگاه آتدش نشانی که بهش می‌گن حامد هم جزو اعزامی‌ها بوده؛ حسام ماشین رو بر می‌داره و میره پلاسکو. منم در روابط عمومی آتش نشانی کار می‌کنم و صبح بود و مثل همه روزهای کاری دیگه داشتیم کار می‌کردم و در حال ارسال اس ام اس‌های آماده باش

آتشنشنان به دلیل ریزش ساختمان پلاسکوبودم. حسام زنگ زد به من که فکر کردم درباره حادثه پلاسکو می‌خواد بگه اما دیدم به شدت داره گریه می‌کنه که حامد هم جزو نیروی آتش نشان پلاسکو بوده؛ بدنم یخ کرد نفهمیدم چطور رفتم پلاسکو. کسی رو راه نمی‌دادن بره نزدیک اما بالاخره تونستم وارد محوطه بشم. وقتی رسیدم، پلاسکو ریخته بود. هنوز باورم نمی‌شه چون ایستگاه‌های زیادی نیرو فرستاده بودن و نیروها جابجا هم شده بودن. قبل رفتن به همکارانم که تومحل حادثه حضور داشتن زنگ زدم که می‌گفتن حامد رو دیدن، کمی خیالم راحت شده بود و به همشون گفتمم اگر حامد رو دیدن اول به حسام زنگ بزنن که بعدش حسام زنگ زد که اومده پلاسکو اما حامد رو پیدا نمی‌کنه.»

آرام سخن می‌گوید و شرح ماجرا می‌دهد از فشار یادآوری روز اول ریزش پلاسکو بعضا وقایع را بالا و پایین می‌گوید و بعد بازمی‌گردد و تکرار می‌کند: «روز اول حادثه پلاسکو لا به لای ماشین‌ها و جمعیت دنبال حامد می‌گشتم چون دوستانم گفته بودن حامد رو دیدن و توی اون اوضاع مدام اقوام زنگ می‌زدن که به همه می‌گفتمم حامد رو دیدن. دوستان حامد گفتن حامد رفته بوده توی ساختمانم به خاطر همین لیست مجروحان رو از اورژانس گرفتیم و به تک تک بیمارستان‌ها زنگ زدیم و امیدوار بودم حامد بین مصدوم‌ها باشه اما نبود. دوستانش حامد رو آخرین بار طبقه نهم یا دهم دیده بودن. همه چی به طرف وضعیت حسام به طرف. به زور کنترلش می‌کردم، نمیشد حسام رو از شدت ناراحتی نگه داشت. روزهای خیلی سختی بود.»

حبیب هوائی در ادامه از زبان همکاران حامد که داخل پلاسکو رفته اما زنده مانده‌اند می‌گوید: «آوار اول که ریخته بود کسبه زیادی از داخل مغازه‌هاشون اومده بودن بیرون و حتی عده‌ای به حرف آتش نشان‌ها که پاساژ رو خالی کنبد اهمیتی نمی‌دادن و داشتن جلوی مغازشونو تمیز می‌کردن و می‌گفتن ای بابا چیزی نیست. آوار اولیه که می‌ریزه فرمانده دستور تخلیه می‌ده اما اگر همون آوار اولیه نبود که بعدش عده زیادی رو بیرون می‌کنن، تعداد زیادی از مردم و آتشنشنان حتما جانشونو از دست می‌دادن. یکی از آتش‌نشان‌ها می‌گفت وقتی گفتن کسبه برن حرف آتش نشان‌ها که پاساژ رو خالی کنبد شیشه مغازه‌ها رو می‌شکنن تا از طرف دیگه ساختمانم خارج بشن حتی یک سری‌ها خواسته بودن بیرن پایین.»

حبیب بازمی‌گردد به روز اولی که رفته بود پلاسکو دنبال حامد: «تا به حال همچین صحنه و حادثه‌ای ندیده بودیم و فقط عکس‌ها و فیلم‌هاشو دیده بودیم چون حادثه‌ای نادر بود. روز اول من و حسام امید داشتیم حامد زنده باشه اما روز دوم و سوم می‌خواستیم پیکر داشته باشیم چون با اون درجه حرارت پیش بینی می‌شد اکثرا مفقوالجسد بشن. بودن توی صحنه پلاسکو و دیدن آهن‌های مذابی که از زیر آوار بیرون کشیده می‌شد ناامیدمون می‌کرد حامد زنده باشه اما همینها مزید بر علت شد تا روند آوار برداری تسریع بشه چون به این نتیجه رسیدن که شاید دیگه چیزی پیدا نشه و من خودم راضی شدم دیگه پیکری پیدا نمی‌کنیم. در تمام این مدت دوستان و آشنایان زیادی برای عرض تسلیت و دلگرمی به خانواده به منزل می‌آمدند که مسوولیت میزبانی از آنها و انجام امور خانه به عهده "هادی" دیگر برادرمون بود.»

حبیب از ساعات و روزهای سخت حضور ۲ برادر در پلاسکو برای یافتن اثری از برادر دیگر می‌گوید: «وقتی می‌گفتن چیزی پیدا شده خوشحال می‌شدیم چون هر روز اونجا بودیم و حرارت آتیش رو که می‌دیدیم می‌گفتمیم خدایا چیزی باقی مونده؟ حتی خانواده یکی از آتش نشان‌ها یک قوطی شیر خشک آورده بود و می‌خواست تا از خاک آوار داخل قوطی بریزه که بعد چند روز که پیکری از حامد یافت نشد اینکار به ذهن منم رسید اما روزهای آخر وقتی پیکرهایی پیدا شد من و برادرام امیدوار می‌شدیم که شاید پیکر حامد هم بینشون باشد. وقتی می‌دیدیم پیکری نسبتا سالمی پیدا می‌شه می‌گفتمیم خوش به حال خانوادش چون یه پیکری داشتن سر مزارش برن. آتشنشنانها وقتی به لباس یا به پیکر می‌رسیدند دورش رو با ناخن خالی می‌کردند تا همون چیزی هم که باقی مونده از بین نره و بامراقبت کامل پیکرها رو بیرون می‌آوردن. روزهای موندن توی پلاسکو برای ما وقتی سخت تر می‌شد که با تموم شدن هر روز می‌گفتمیم خدایا حامد رو امروزم پیدا نکردیم. همه امیدومون این بود که پیکر یا رد و نشونه‌ای از حامد داشته باشیم و ۹ روز رفتمیم پلاسکو بین آوارها رو می‌گشتمیم. وقتی پیکری کشف می‌شد امیدوار می‌شدیم اما منتظر اعلام پزشکی قانونی هستیم تا شاید قسمتی از پیکر حامد هم بین پیکرها باشه. خیلی لحظات سختی بود مخصوصا که حسام پیش من بود و نمی‌تونست

قبول کنه حامد نیست اما حسام هم کم کم کنار اومد و کمی آروم شده اما از نظر روحی هنوزم داغونه.»

لازم به ذکر است ۱۰ بهمن ماه در لیست اعلامی پزشکی قانونی هویت ۴ آتش‌نشان جانباخته دیگر حادثه پلاسکو شناسایی شد که نام شهید«حامد هوایی» نیز جزو اسامی اعلام شده بود. قهرمانان نامتان تا ابد جاودان خواهد بود.

منبع: ایسنا
 آگهی فقدان سند مالکیت پلاک ۴ و ۱۶ و ۱۷ / ۴۲۰۳ بخش یک رشت
وراث مرحومان علی بازدیدي طهرانی و فاطمه ترزکش با ارایه دو برگ فرم استمهادهیه دفترخانه ۲ رشت اعلام نموده‌اند که سند مالکیت المثنی پلاک ۴ و ۱۶ و ۱۷ / ۴۲۰۳ بخش یک رشت ذیل ثبت ۳۱۷۴ صفحه ۲۶۸ دفتر ۱/۳۲ به نام علی بازدیدي طهرانی صادر و تسلیم گردید و برابر اسناد قطعی ۷۰۹۳۳ مورخ ۲۹/۰۷/۳۴ دفترخانه ۳ رشت پلاک ۱۷/۲۰۳/۴۲ برابر سند ۶۴۴۴۴ مورخ ۰۳/۰۴/۳۷ پلاک ۱۶ از اصلی مذکور به غیر منتقل گردید و یک قسمت مفروز از پلاک ۴ از اصلی مزبور برابر سند قطعی ۹۸۱۰۵ مورخ ۲۹/۰۴/۴۰ دفتر ۵ رشت با فرعی نوزده از پلاک ۴ از اصلی به خریداران متشاع منتقل گردیده است و وراث نسبت به باقیمانده پلاک ۴ تقاضای صدور سند المثنی دارند که به علت جابه‌جایی مفقود گردیده لذا مراتب طبق ذیل ماده ۱۲۰ آئین‌نامه قانون ثبت در یک نوبت آگهی می‌گردد تا چنانچه کسی مدعی انجام معامله و یا وجود سند مالکیت نزد خود می‌باشد مراتب را ظرف مدت ۱۰ روز از انتشار آگهی به این اداره اعلام و رسید دریافت نماید در غیر اینصورت نسبت به صدور سند مالکیت المثنی وفق مقررات اقدام خواهد شد. رییس ثبت اسناد و املاک ناحیه یک رشت علیرضا سعادت
۸۷۵۰ م الف ث
تاریخ انتشار:۹۵/۱۱/۱۹

قانون

همه چیز در مورد سرقفلی و حق کسب و پیشه

گیلان امروز- رییس اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای دادگستری ایران (اسکودا) به تشریح حق سرقفلی و حق کسب و پیشه و تجارت پرداخت.

بهمن کشاورز در گفت‌وگو با ایسنا با بیان اینکه بعضی‌ها دو کلمه سرقفلی و حق کسب و پیشه و تجارت را مترادف پنداشته‌اند، اظهار کرد: این استنباط درست نیست. حق کسب و پیشه و تجارت مفهومی است که از حقوق غربی و از زمان دکتر می لیس پو مشاور وزارت دارایی ایران به نظام اقتصادی و قضایی ما وارد شده است و عبارت است از حقی که به محض انعقاد عقد اجاره محل کسب، ایجاد آن برای مستأجر آغاز می‌شود؛ خواه در ابتدای اجاره، علاوه بر اجاره بهای ماهانه و سالانه چیزی به موجر پرداخته یا نپرداخته باشد.

رییس اتحادیه سراسری کانون وکلای دادگستری ایران (اسکودا) ادامه داد: البته اگر کسی در آغاز اجاره برای اجاره کردن ملک خالی پولی علاوه بر اجاره بها به موجر بدهد - که این پول را عرفاً سرقفلی می‌نامیدند و می‌نامند- حق کسب و پیشه و تجارتی که برای این مستأجر ایجاد می‌شود بیشتر از مبلغی است که اگر این پول را نپرداخته بود، برای او ایجاد می‌شد. وی با اشاره به اینکه باید توجه شود که سرقفلی پیش از سال ۱۳۷۶ جایگاهی در قوانین ما نداشته است، خاطرنشان کرد: آنچه وجود داشته فقط حق کسب و پیشه و تجارت بوده است. ضمناً پیش از سال ۱۳۷۶ این امکان وجود داشت که محلی که تجاری نیست - یعنی پروانه ساختمان و گواهی پایان کار مربوط به محل تجارتی نیست - برای کسب و کار و تجارت اجاره داده شود و در این حالت به این محل در موقع تخلیه حق کسب و پیشه و تجارت تعلق می‌گرفت.

کشاورز با بیان اینکه سرقفلی حقی است که از ۱۳۷۶ به بعد در صورتی که فردی محل تجاری را از موجر و صاحب ملک اجاره کند و در ابتدای اجاره به موجر سرقفلی بپردازد، در انقضای مدت اجاره به قیمت روز به مستأجر تعلق می‌گیرد، ادامه داد: به عبارت دیگر اولاً اگر محل تجاری نباشد یعنی پایان کار و پروانه برای محل تجاری صادر نشده باشد و ثانیاً اگر مستأجر در آغاز اجاره پولی به عنوان سرقفلی به موجر نپردازد یا پایان مدت اجاره، مستأجر باید محل را تخلیه کند و برود و هیچ حقی هم به او تعلق نمی‌گیرد.

رییس اتحادیه سراسری کانون وکلای دادگستری ایران (اسکودا) اضافه کرد: حال آنکه پیش از ۱۳۷۶ و در محل‌های کسب و کاری که مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ بودند، اصولاً امکان تخلیه ملک به علت انقضای مدت وجود نداشت و باید یکی از موجبات تخلیه طبق مواد ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۹ قانون اخیر وجود می‌داشت.

وی نکته قابل ملاحظه در رابطه با سرقفلی را این دانست که اگر کسی محلی را قبل از سال ۱۳۷۶ و در زمان حاکمیت قانون سال ۱۳۵۶ برای کسب و کار، اجاره کرده باشد و سپس آن را بعد از ۱۳۷۶، با رضایت موجر و صاحب ملک یا با اجازه دادگاه به دیگری منتقل کند، فرد جدید مالک حق کسب و پیشه و تجارت خواهد بود و روابط موجر و مستأجر اگرچه بعد از سال ۱۳۷۶ ادامه پیدا کرده است، اما مشمول قانون مصوب ۱۳۵۶ خواهد بود.

کشاورز اضافه کرد: به طور خلاصه باید گفت از نظر قانونی ما پیش از سال ۱۳۷۶ چیزی به اسم سرقفلی نداشتیم و بعد از سال ۱۳۷۶ هم چیزی به اسم حق کسب و پیشه و تجارت و مستأجر (جز در موردی که گفته شد یا همان انتقال حقوق مستأجر سابق به جدید).

رییس اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای دادگستری ایران با اشاره به اینکه در مواردی که مورد اجاره به جهتی از بین برود حسب مورد حق کسب و پیشه و تجارت یا سرقفلی مستأجر (درصورت وجود) به قوت خود باقی خواهد بود، اظهار کرد: این که مستأجر چگونه باید به حق خود برسد تابعی است از وضعیت موجود و عوامل محیط در قضیه که در پلاسکو همه حق کسب و پیشه داشته‌اند و این حق برای آنها باقی است.

کشاورز در پایان با بیان اینکه حق سرقفلی در کشورهای دیگر نیز وجود دارد، گفت: این حق در فرانسه به شکل Fond Commerce و در انگلستان و آمریکا به عنوان Key money یا Good will وجود دارد، اما شرایط تحقق و تعلق و انتقال آن با ضوابط و قوانین ما تفاوت‌هایی دارد.